

بررسی علم خدا در کلام اسلامی

درباره علم و آگاهی انسان نسبت به جهان نظریات مختلفی در طول تاریخ اندیشه مطرح شده است. برخی، در تعریف علم و ادراک گفته‌اند: «العلم هو الصورة الحاصلة من الشيء عند العقل» علم عبارت است از صورتی که از يك شیئی در ذهن پدید می‌آید که البته این تعریف بر علم حصولی صدق می‌کند در حالی که می‌دانیم حکما به علم حضوری نیز معتقدند. علم خدا به اشیا قبل از ایجاد و علم او به اشیا بعد از ایجاد، و نیز کیفیت تعلق علم ربوبی به کلیات و جزئیات از جمله مباحثی است که همواره در میان متکلمان و فلاسفه مطرح بوده است. مقایسه میان آرای بسیار متنوع اندیشمندان مسلمان در این موضوع باعث شناخت ابعاد و زوایای تاریک و روشن مسأله می‌شود. در این مقاله به بررسی دیدگاه متکلمین مسلمان مثل اشعریان، معتزلیان، شیعیان پرداخته شده است. همچنین تعدادی از آیات و روایاتی که درباره علم باری تعالی به موجودات وارد شده، ذکر گردیده است.^(۱)

جستار گشایی

در این نوشتار به صورت مصداقی به صفت علم باری تعالی خواهیم پرداخت. یکی از صفات کمال حق تعالی، علم است که از مباحث مهم فلسفی، و کلامی در طول

مباحثی که پیرامون صفات خداوند مطرح است به دو گونه است: بحث‌های کلی و عام و بحث‌های موردی و مصداقی.

۱. درباره علم باری تعالی نسبت به جزئیات قبل از خلق آنها از نظر ابن سینا و نیز مقایسه آرای ابن سینا و ملاصدرا دو مقاله از نگارنده منتشر شده است. اما این مقاله بیشتر بر آرای متکلمان و حکما تأکید دارد.

تاریخ اندیشه بوده است .

به گفته آشتیانی در کتاب «شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم» مسئله علم باری تعالی یکی از مسائل مهمه الهیات بالمعنی الاخص است . در باب علم باری تعالی ، هم متکلمین و هم فلاسفه اسلامی و هم عرفا سخنان بسیاری گفته‌اند و هر کدام از منظری ؛ اما این مسأله تا پیش از صدرالمتألهین به طور کامل مورد دقت قرار نگرفته بود و تفصیلاً در مقام ذات قبل از اشیاء ، اختصاص به آخوند ملاصدرا دارد . صدرالمتألهین ، خود نیز این مهم را یکی از مسائل مهم حکمی می‌داند : «وَأَمَّا كَيْفِيَّةُ عِلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ بِحَيْثُ لَا يَلْزَمُ مِنْهُ الْإِيجَابُ وَلَا كَوْنُهُ فَاعِلًا وَقَابِلًا وَكَثْرَةُ فِي ذَاتِهِ بِوَجْهِ تَعَالَى حَتَّى هَلْوًا كَبِيرًا فَاعِلِمُ أَهْمًا مِنْ أَهْمِ الْمَسَائِلِ الْحَكْمِيَّةِ قَلَّ مَنْ يَهْتَدِي إِلَيْهَا سَبِيلًا وَلَمْ يَزَلْ قَدَمُهُ فِيهَا ...» ؛ او علم را از سنخ وجود می‌داند که در مقوله جوهر و عرض وارد نمی‌شود ؛ از نظر او علم عبارت از يك نحو وجود خاص است که از اعراض

ذهنیه و کیف نفسانیه مبراست . اما ابن سینا در مبحث علم باری ، آن را یا معنای سلبی دانسته یا صورت مرتسمه در جوهر عاقل و یا آن را کیفیت صاحب اضافه می‌داند .^(۱) صرف نظر از تفصیل مبحث علم در حکمت که تا حد امکان در این نوشتار گنجانده شده است ، از منظر عرفان نیز به این مهم پرداخته شده است . در يك بررسی تطبیقی تلاش بر آن بوده است تا به دیدگاه متکلمین و عرفا در این زمینه پرداخته شود .

تعریف علم

در تقسیم بندی صفات خداوند ، علم الهی در مرتبه صفات ذاتی قرار می‌گیرد ؛ زیرا آنگونه که در تعریف صفات ذاتی خداوند آمده است : هرگاه برای انتزاع صفتی از ذات ، و وصف کردن ذات به آن صفت ، تصور ذات کافی باشد و تصور فاعلیت خداوند لازم نیاید ، آن صفت ، صفت ذاتی است و از این رو علم و عالم از آنجا که از صفاتی است که وصف کردن

۱ . شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرا ، آشتیانی ، ص ۱۳۳ .

خداوند به مقابل آن صفت محال است، پس ذاتی است. ^(۱) به هر روی، متکلمین در معنای علم سخن بسیار گفته‌اند. ابوالحسن اشعری گوید: علم عبارت است از آنچه شیء بدان دانسته شود و گاه دیگر گوید: علم آن چیزی است که بدان ذات، عالم گردد. قاضی باقلانی نیز گفته است: علم عبارت است از شناخت معلوم، آن گونه که هست؛ ابواسحاق اسفراینی نیز گوید: علم، معلوم را توضیح و تفسیر می‌کند؛ ابن فورک در این باب گوید: علم آن چیزی است که صفت استواری و محکمی فعل بدان تصحیح گردد و آن نارسا است، چون در آنچه به علم بستگی ندارد جاری نمی‌گردد؛ فقال گوید: علم اثبات معلوم است بر آن گونه که هست. و گاه دیگر گفته است: علم، فصور معلوم است بر آن گونه که هست؛ معتزله گویند: علم عبارت از اعتقادی است که موجب سکون و آرامش نفس است؛ فلاسفه

گویند: علم عبارت از صورتی است که در نفس حاصل گشته و مطابق معلوم است و مقصودشان از صورت، عبارت است از ماهیت شیئی که موجود به موجود دیگری است و آن خارج از موجود نیست؛ حکیم ملاصدرا نیز علم را این گونه تعریف می‌کند: علم عبارت است از حصول ماهیت شیئی به سبب امر مستقلى که در وجود به نفس و یا صورت خود حصول حقیقی یا حکمی داشته است. ^(۲)

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در تجرید الاعتقاد، پس از آوردن تعاریف مختلف درباره علم می‌گوید: علم را تعریف نتوان کرد، چون کیف نفسانی به وجدان معلوم است و هر کس آنچه را که در وجدان خود دارد درست می‌شناسد و نیز غیر علم را باید به علم شناخت، پس علم، خود بی‌نیاز از معرفت است و اگر کسی تعریف کند مقصودش شرح لفظی و تشخیص آن مفهوم است از نظایر آن. ^(۳)

۱. کلام تطبیقی، ربانی گلپایگانی، ص ۱۸.

۲. تعاریف برگرفته شده از کتاب مفاتیح الغیب، صدرالمآلهین، صص ۱۷۴-۲۷۲ است.

۳. تجرید الاعتقاد، کشف المراد، ص ۳۱۵.

حضور، حضور عین معلوم است پیش عالم؛ بر خلاف علم حصولی که به واسطه صور اشیاء به ذهن می‌آیند. واقعیت علم در علم حضوری، عین واقعیت معلوم است و ادراک کننده، بدون وساطت تصویر ذهنی، شخصیت واقعی معلوم را می‌یابد. علم حضوری یا اشراقی مانند علم ما به خویشتن و علم مجردات به ذات خود است. در علم حضوری، قوه مخصوص و آلت مخصوصی دلالت نمی‌کند، بلکه عسالم با ذات و واقعیت خود، واقعیت معلوم را می‌یابد.

علم حصولی یا علم صوری آن است که اشیاء به واسطه آمدن صورت آنها به ذهن، ادراک شوند بدون آن که قوای مدرکه ما مستقیماً به خود اشیاء و معلومات خارجی دسترسی داشته باشند.^(۱) یعنی در این علم قوه مخصوصی از قوای مختلف نفسانی که کارش صورت‌گیری و تصویر سازی است دخالت دارد و صورتی تهیه می‌نماید و نفس به واسطه آن قوه عالم می‌شود؛ یعنی علم حصولی مربوط به

همان گونه که مشاهده شد سخنان و تعاریف مختلفی از علم ارائه شده است، اما به نظر می‌رسد با توجه به مباحث فراوانی که در ردّ و اثبات این تعاریف هست، بتوان قول خواجه نصیر را پذیرفت که: علم به وجدان معلوم است و تعریف آن نیز جز شرح لفظی، چیز دیگری نخواهد بود.

تقسیم بندی‌های مختلف علم

از میان تقسیم‌بندی‌های متعددی که برای علم ذکر گردیده است، آنچه در این مقام مورد نیاز است و در شرح کلام اندیشمندان اسلامی مفید است دو تقسیم می‌باشد: تقسیم علم به حضوری و حصولی و تقسیم علم به فعلی و انفعالی. در این جا فقط به شرح و تبیین این دو تقسیم‌بندی می‌پردازیم:

الف. علم حضوری و علم حصولی

تقسیم علم به دو نوع حضوری و حصولی از آن روست که این دو علم با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند: علم

۱. ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات، ج ۱، ص ۱۷۳.

وجود آن وجود جوهری باشد، زیرا اگر وجود آن از قبیل وجود لغیره و عرض باشد فعل و صفت اندر حقیقت از آن موضوع آن است پس ادراک کننده چنین موجود مجردی موضوع اوست نه خود او. (۳)

ب. علم فعلی و انفعالی

علم فعلی (بنا بر يك اصطلاح) یعنی امر خارجی مستفاد از علم است و علم سبب وجود معلوم خارجی گردیده است (۴)؛ مانند علم مهندس به بنایی که آن را می‌سازد. این علم در واقع صورتی است که بتأی مهندس در ذهن خود از بنا دارد. علم انفعالی، مستفاد از خارج است؛ علمی است که دیگران پس از دیدن بنای مهندس بدان دست می‌یابند. (۵) به تعبیری، علم فعلی را علم متبوع و علم انفعالی را علم تابع خوانند. اکنون پس از روشن شدن مفهوم علم و

دستگاه ذهن است که قابلیت ادراک دارد. از دیگر سوشک و یقین، تصور و تصدیق، خطا و ثواب، حافظه، توجه و تذکر، تعقل و استدلال، تفهیم و تفهم، فلسفه و علوم، همگی مربوط به علم حصولی است که مخصوص ذهن است که عالم صور اشیاست. (۱)

خواجه نیز در تجرید الاعتقاد علم حضوری را این گونه تعریف می‌کند: علم انسان به صورت ذهنیه خود حاجت به صورت زاید ندارد این گونه علم را علم حضوری گویند و آن که را که به صورت زاید محتاج باشد علم حصولی نامند، مانند علم انسان به آب خارجی. (۲) حاصل استدلال علامه طباطبایی نیز در دو کتاب بدایة الحکمه و نهایة الحکمه آن است که در تحقق علم حضوری چیزی نسبت به خود، دو شرط لازم است: یکی تجرد از ماده و دیگری لئفسه بودن وجود آن؛ یعنی

۱. اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبایی، ج ۱ و ۲؛ مقالات ۳ و ۵.
۲. کشف المراد، ص ۳۲۰.
۳. بدایة الحکمه و نهایة الحکمه؛ مرحله ۱۱، فصل ۱۱ و ۱۲.
۴. شرح قیصری، آشتیانی، ص ۲۹۷.
۵. کشف المراد، ص ۳۲۱.

دریابد و سایر چیزها را به سبب آن که وجود آنها در سلسله ترتیب نزولی نسبت به حق تعالی از جهت طول و عرض واجبتد تعقل کند. (۱)

در جای دیگر درباره علم باری تعالی به اشیاء می نویسد:

واجب تعالی چیزها را به علم فعلی و ذاتی خود درمی یابد و این نوع دریافت برترین نوع مدرک و مدرک بودن چیزی است و به دنبال آن از جهت فضیلت و برتری دریافت جواهر عقلی است. جواهر عقلی واجب را از طریق افاضه ای که از جانب خود او صورت می گیرد درمی یابد و هستی های بعد از خود را خود به خود تعقل می کند. (۲)

لاهیجی در گوهر مراد، قول شیخ را این گونه تفسیر می کند:

گوید علم واجب خدای تعالی از این مقوله (علم فعلی) است که خدای تعالی اشیاء را به وجه خیر و مصلحت تام تعقل نموده، پس بر طبق تعقل خود در خارج

تقسیمات آن در حکمت اسلامی، به شرح علم خدا از منظر حکما و متکلمین می پردازیم:

● دیدگاه های حکما و متکلمین درباره علم خدا

ابن سینا و مشائین

ابن سینا احاطه علمی حق تعالی را به ترتیب علی و معلولی بیان می کند؛ چون معتقد است علم تفصیلی حق به اشیاء در مرتبه ذات نیست بلکه در مرتبه مؤخر از ذات و به صورت مرتسمه است. او در اشارات، درباره علم واجب الوجود می گوید: واجب الوجود یجب أن یعقل ذاته علی ما تحقق و یعقل ما بعده من حیث هو علمه لما بعده و منه وجوده و یعقل سائر الأشیاء من حیث وجوبها فی سلسلة الترتیب النازل من عنده طولاً و عرضاً: واجب الوجود واجب است که ذات خود را به خود تعقل کند و هستی های بعد از خود را از آن جهت که هستی بخش آنهاست

۱. شرح و ترجمه اشارات، نمط ۱۶، فصل ۱۵، ص ۳۸۹.

۲. همان، فصل ۱۶، ص ۳۲۸.

موجود ساخت. پس اشیاء را بنابر آن چنین که هست موجود ساخت که اشیا را چنین تعقل کرد که مشتمل بر اتمّ وجوه مصالح اکمل جهات خیر باشد و چون چنین تعقل کرد چنین موجود ساخت. (۱)

وجوهی که خواجه در شرح اشارات در نقض کلام شیخ آورده عبارتند از:

۱. اگر علم واجب به حصول صور باشد در ذات واجب تعالی لازم آید که ذات واجب محلّ کثرت باشد.

۲. لازم آید که ذات واحده، فاعل و قابل هر دو باشد و این مستلزم ترکیب است.

۳. لازم آید که ذات واجب متّصف باشد به صفات زائده غیر اضافیه و غیر سلویه.

۴. لازم آید که معلول اوّل واجب مباین ذات او نباشد بلکه قائم به ذات او باشد؛ چه معلول اوّل بر این تقدیر صورت علمیه خواهد بود، نه عین خارجی، و عدم مباینیت معلول اوّل با ذات واجب خلاف

مقرر حکماست.

برخی، در تفسیر کلام شیخ این گونه آورده‌اند: ابن سینا و پیروان او علم پیشین خداوند به موجودات را علم تفصیلی و حصولی می‌دانند که به وجود ذهنی ماهیات تعلق گرفته است و اشکال آن این است که علم حصولی مربوط به موجوداتی است که در ذات یا فعل خود با ماده در ارتباط باشند و با دستگاه‌های ادراکی مخصوصی که دارند از صورتهای مادی صورت برداری کرده و ماهیات آنها را نزد خود حاضر می‌کنند و به آنها علم پیدا می‌کنند و از طریق آن ماهیات ذهنیه، به وجود عینی اشیاء نیز عالم می‌گردند و از آن جا که خداوند از نظر ذات و فعل مجرد از ماده است، علم حصولی در او راه ندارد؛ علم خداوند خواه به ذات خود خواه به افعال خود، علم حضوری است. (۲)

خواجه طوسی نیز در شرح اشارات، عبارت ابن سینا را چنین تفسیر می‌کند: تردیدی نیست در این که عقیده به ثبات

۱. گوهر مراد، ص ۱۷۹.

۲. عقاید استدلالی، ربّانی گلپایگانی، ص ۱۳۶.

همچنین واجب تعالی در دریافت چیزهایی که از او صادر می‌شوند به غیر از هستی‌های عینی و صورت‌های آنها به چیز دیگری محتاج نخواهد بود.^(۱)

علم حق تعالی بنابر قاعده اشراق

بنابر طریقه شیخ الاشراق و اتباع او، علم حق عبارت است از اضافه نوریه حضوریه اشراقیه بین او و اشیاء. طبق طریقه شیخ اشراق، علم حق برگشتش به بصر اوست و چون حقیقت ابصار نزد او به خروج شعاع و انطباع نمی‌باشد و به اضافه نوریه بین نفس و مبصر است، قدرت، علم و بصر در حق، شیء واحدند.^(۲) شیخ اشراق عقیده بر علم پیشین خداوند بر موجودات دارد که این علم، حضوری و اجمالی است و به وجود آنها تعلق دارد.

صاحب کشف المراد معتقد است که شیخ اشراق قایل به علم حضوری است و می‌گوید طریق اشراق نیست مگر علم حضوری، و قول به علم حضوری در

لوازم واجب تعالی در ذاتش مستلزم آن است که يك چیز، هم قابل و هم فاعل باشد و این اعتقاد مستلزم آن است که واجب تعالی به صفات غیر اضافی و غیر سلبی موصوف گردد چنان که فاضل شارح فخر الدین رازی بیان کرده است و نیز لازمه تقرر لوازم آن است که واجب تعالی محل معلولاتی باشد که همه میکنند؛ خداوند از این اوصاف منزّه و برکنار است و همچنین لازمه این عقیده آن است که معلول نخستین و صادر اول با ذات واجب مباین نباشد و خداوند چیزی را که مباین با ذات خود است نیافریده باشد. این عقاید بر خلاف عقیده حکما و قدما است که علم را از خداوند سلب کرده‌اند و نیز مخالف عقیده افلاطون است که عقیده دارد صور معقول به ذات خود قیام دارند و همچنین بر خلاف مذهب مشاء است که به اتحاد عاقل و معقول اعتقاد دارند... همان طور که ذات عاقل در دریافت خود به صورت دیگری جز ذات خود نیازی ندارد

۱. شرح اشارات، ص ۱۹۱.

۲. شرح مقدمه قیصری، آشتیانی، ص ۳۰۳.

واجب از شیخ اشراق ظاهر شده است. (۱)
فإذن الحق في العلم على قاعدة الاشراق
هو ان علمه بذاته هو كونه نوراً لذاته وظاهراً
لذاته.

شیخ اشراق علم پیشین خداوند به
موجودات را حضوری و اجمالی می داند که
به وجود آنها تعلق دارد و بیان آن این است
که چون خداوند به ذات خود عالم است و
علم به علت سبب علم به معلول است به
طور اجمال، بنابراین خداوند در مقام ذات
به همه چیز عالم است و علم او علم
حضوری و اجمالی است. شیخ اشراق
اقوالی را که به صورت مرتسمه در ذات حق
فائند رد می کند و علم تفصیلی قبل از اشیا
را منکر می شود.

اشکال این نظریه آن است که علم
تفصیلی، بر علم اجمالی تفوق دارد؛ در
این صورت بنابر نظریه یاد شده علم ذاتی
خداوند به موجودات کامل ترین علم
نخواهد بود در حالی که ذات خداوند، همه
کمالات را به وجه اکمل داراست. (۲)

علم حق به اشیا قبل از ایجاد

در چگونگی علم ذاتی خداوند به
موجودات آرای مختلفی ارائه شده است که
از مجموع آنان این نظریات برمی آید:

۱. علم پیشین خداوند به موجودات،
حضوری و اجمالی است.

۲. علم پیشین خداوند به موجودات،
حصولی و تفصیلی است و به ماهیت آنها
تعلق گرفته است.

۳. علم پیشین خداوند به موجودات،
علم تفصیلی و حصولی است که به وجود
ذهنی ماهیات تعلق گرفته است.

۴. علم پیشین خداوند به موجودات
علم حضوری است و از نظر اجمالی یا
تفصیلی بودن، اجمالی در عین کشف
تفصیلی است.

امام خمینی رحمته الله علیه در باب علم تفصیلی
حق تعالی پیش از ایجاد می فرماید: «بدان
که آنچه محقق است پیش از ارباب برهان و
اصحاب عرفان آن است که علم به معلوم
قبل از ایجاد در ازل است و آن عین ذات

۸. کشف المراد، ص ۱۷۸.

۲. عقاید استدلالی، ربانی گلپایگانی، ص ۱۳۵.

پاسخ‌ها و بعد از آن به همه چیز آگاه است؛ آنچه تغییر یافته است وجود پاسخ‌هاست که در مقام ذات عالم وجود اجمالی (بسیط و وحدانی) دارند و در مقام فعل وجود تفصیلی (متکثر و متعدد). اما در ذات عالم و علم او تحولی نشده است. هرگاه چنین فرضی در مورد انسان امکان پذیر باشد، چرا در مورد خداوند که واجب الوجود است پذیرفته نباشد؟^(۲) این نظریه را که صدرالمتألهین مطرح کرده است یعنی خداوند در مقام ذات کمالات وجودی همه موجودات را به نحو بساطت واجد است و از این نظر علم ازلی خداوند به موجودات علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است، برترین تفسیری است که برای تبیین علم ازلی خداوند به موجودات ارائه شده است.

قاعده «بسیطة الحقیقة کلّ الأشياء» ونظر صدرالمتألهین

صدرالمتألهین در اثبات علم تفصیلی باری، به قاعده بسیطة الحقیقة کلّ الأشياء

است» و با اشاره به این که علم او تفصیلی است، فرموده: «این که بصیر به اشیاست در صورتی که مبصری نیست و سمیع است در صورتی که مسموعی نیست زیرا بصر و سمع شهود مبصرات و مسموعات است تفصیلاً چنان که واضح است».^(۱)

ملاصدرا نیز که قائل به علم تفصیلی در موطن ذات است - و امام خمینی نیز اصح اقوال را قول وی می‌داند، مراتب علم حق را عبارت از عنایت می‌داند - که نزد مشائین صور مرتسمه و نزد صدرالمتألهین عین ذات حق می‌باشد. در حقیقت آنچه ملاصدرا می‌گوید آن است که اگر فرض کنیم انسان در علمی از علوم به همه مسائل آن آگاه است یعنی ملکه آن علم را دارد به گونه‌ای که از هر مسأله‌ای از آن علم از او پرسیده شود او از قبل آن را می‌داند و

پاسخ‌هایی نیز که می‌دهد چیزی بر علم او نمی‌افزاید، در این صورت پیدایش کثرت در مورد پاسخ‌هایی که می‌دهد منشأ تحول در علم او نمی‌شود، او قبل از دادن

۱. چهل حدیث، ص ۶۱۰.

۲. عقاید استدلالی، ج ۱، ص ۱۳۶.

استدلال کرده است. بیان تحقیقی این قاعده این است که حق تعالی چون بسیط من جمیع الجهات بوده و وجود و قدرت و اختیار و اراده صرف است و همه کمالات را به نحو صرافت واجد است، آنچه کمال در عالم فرض شود باید آن حقیقت مقدس به نحو اعلی و اتم آن را واجد باشد؛ یعنی در مرتبه علم بالذات. علم به همه اشیاء داشته باشد.

خداوند در مقام ذات، کمالات وجودی همه موجودات را به نحو بساطت واجد است، چون وجود حقیقتی است واحد و دارای مراتب و عالی‌ترین مرتبه وجود، همان خداوند است. بدیهی است که هر کاملی مراتب وجودی ناقص را دارد به علاوه مرتبه‌ای از کمال که ناقص آن را ندارد. بنابراین به حکم این که خداوند فاقد هیچ مرتبه‌ای از مراتب کمال وجودی نیست، همه کمالات وجودی را که به صورت کثرت و تعدد موجود است، او به نحو بساطت و وحدت داراست. پس از

این نظر علم ذاتی خداوند به موجودات علم اجمالی است. و از طرفی پس از موجود شدن اشیاء چیزی بر علم خداوند افزوده نخواهد شد، زیرا هیچ‌گونه تغییری در ذات الهی راه ندارد، از این نظر علم ازلی خداوند به موجودات علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است.^(۱) پس حقیقت مقدسه حق چون به حسب وجود، بسیط الحقیقه و جامع جمیع نشآت و فعلیات و مبدأ همه کمالات است باید در مقام ذات همه مراتب وجودی، منکشف و معلوم او باشند و به نحو تفصیل به همه عوالم وجودی عالم باشد و به همین اعتبار فرموده است: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾؛ مفاتیح صور تفصیلیه و غیب مقام ذات و غیب هویت حق و کثر مخفی است که از آن به مقام لا اسم له ولا رسم له تعبیر شده است؛ دلیل بر عالم بودن حق به جمیع عوالم به نحو تفصیل همان عقل بسیط و بسیط الحقیقه و واجد جمیع شئونات و کمالات بودن اوست،

۱. درباره تفریر این قاعده و استفاده ملاصدرا از آن نگارنده به طور مبسوط در مقاله مقایسه نظر ابن سینا و ملاصدرا درباره علم باری تعالی به جزئیات از کتاب تأملات و تحقیقات پیرامون برخی مسائل فلسفه و کلام، توضیح داده است.

عالم نباشد به معلومات و معلولاتی دیگر، باید صرف علم نباشد؛ ذات او بذاته علم به اشیاست و هم معلوم و متعلق علم است.^(۲)

نظر معتزله

معتزله، به واسطه اشکالات وارد در علم قبل از وجود معلوم، قائل به ثبوت ماهیات و معدومات قبل از وجود آنها شده‌اند و از برای ممکنات قبل از وجود، ثبوت قائلند و ملاک علم حق در نزد آنها ثبوت ماهیات منفکه از تمامی موجودات است.^(۳) در حقیقت معتزله ذات حق تعالی را خالی از صفات کمالیه دانسته و قائل به نیابت شده‌اند و غفلت کرده‌اند از این که حقایق صفات در حق تعالی به نحو وحدت موجود است و برای حقیقت علم و قدرت، ذات حق مصداق واقعی آن صفات است و لازم نیست که حقیقت این صفات اعراض زاید بر موضوع باشند.^(۴)

صدرالمتألهین از این علم تفصیلی تعبیر به علم عنایی نموده است.^(۱) ملاصدرا بر اساس این قاعده قائل به علم تفصیلی حق در موطن ذات است و دلیلش همان بسیط الحقیقه بودن خداست که واجد جمیع شئونات و کمالات در مرتبه ذات قبل از وجود موجودات است. مرحوم آشتیانی در شرح رساله مشاعر و در مشعر کیفیت علم باری تعالی نظر حکیم متأله را چنین تفسیر می‌کند: وجود دارای مراتب و درجات مختلف است و از آن جا که وجود مشکک به تشکیک خاصی است حقیقت علم نیز دارای مراتب و درجات مختلف و مشکک به تشکیک خاصی است ... صرف حقیقت علم، علمی را گویند که از جمیع انحاء مقابل علم که جهل باشد منزّه و مبرا باشد آنچه صلاحیت از برای معلومیت داشته باشد در مقام ذات حق منکشف است و اگر چیزی در مقام ذات برای او منکشف نباشد، یعنی عالم باشد به معلوماتی و

۱. شرح رساله مشاعر، آشتیانی، ص ۲۷۴.

۲. شرح رساله المشاعر؛ ص ۲۷۱.

۳. شرح مقدمه، ص ۲۹۵.

۴. شرح رساله مشاعر، ص ۲۶۵.

شهرستانی در ملل و نحل گوید: معتزله گویند خداوند بالذات عالم، قادر و حی است نه به علم، قدرت و حیات به عنوان صفات قدیمی و معانی قائم به ذات خداوند^(۱). از این قول برمی آید که معتزله صفات ازلی را به طور مطلق نفی نمی کنند بلکه صفات ازلی و حقایق قائم به ذات و قائم به آن را نفی می کنند و طرفدار عینیت صفات ازلی با ذات بوده اند. شیخ مفید نیز ظاهراً معتقد است جز ابوهاشم جبّالی که به نظریه حال معتقد بوده است، دیگر معتزله طرفسدار نظریه عینیت صفات با ذات بوده اند.^(۲) معتزله معتقدند که علم پیشین خداوند به موجودات، حصولی و تفصیلی است و به ماهیت آنها تعلق گرفته است؛ زیرا ماهیات آنها قبل از آن که موجود شود (ماهیات معدومه) دارای نوعی ثبوت می باشد.

علم خدا در احادیث اهل بیت
تحقیق در احادیث اسلامی نشان می دهد که محتوای این سخنان گهربار نیز با نظر صدرالمتألهین مطابقت دارد؛ در روایات آمده است: علمه به قبل کونه کعلمه به بعد کونه^(۳)؛ یعنی: علم خداوند به هر چیز قبل از تحقق آن موجود همچون علم او به آن موجود است پس از تحقق یافتنش.

ایوب بن نوح در نامه ای از امام هادی علیه السلام پرسید: آیا خداوند قبل از آفریدن موجودات به آنها عالم بوده است یا خیر؟ امام در پاسخ او نوشت: خداوند قبل از آفریدن موجودات به آنان عالم بود، همان گونه که بعد از آفریدن آنها.

حضرت امام خمینی علیه السلام در کتاب شریف «چهل حدیث» در حدیث سی و ششم با سند معتبری از امام محمد صادق علیه السلام نقل می کند: «لم یزل الله عزّ وجلّ ربّنا والعلم ذاته ولا معلوم ...»^(۴)؛

۱. ملل و نحل، ج ۱، ص ۴۴.

۲. کلام تطبیقی، ص ۷۱.

۳. اصول کافی، ج ۱، کتاب توحید، باب صفات ذات، حدیث ۲.

۴. چهل حدیث، ص ۶۰۵.

خداوند عزّ و جلّ پروردگار ما بود و حال آن که علم، ذاتش بود با آن که معلومی نبود... پس چون ایجاد فرمود اشیاء را موجود شد معلوم، واقع شد علما و بر معلوم و

امام خمینی در شرح مضمون این حدیث می‌نویسد: از مباحث شریفه که در این حدیث به آن اشاره آمده است، علم قبل الایجاد است به معلومات خود در ازل که محل خلاف است، اصل آن و کیفیت آن که آیا به طریق اجمال است یا تفصیل.

بدان که آنچه که محقق است پیش اهل برهان و اصحاب عرفان آن است که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است که علم به معلوم قبل از ایجاد در ازل است و آن عین ذات است و اشاره به این که علم او تفصیلی است فرموده، به این که [بصیری] به اشیاء است در صورتی که مبصری نیست و سمیع است در صورتی که مسموعی نیست؛ زیرا که بصر و سمع و شهود مبصرات و مسموعات است تفصیلاً چنانچه واضح است و ایضاً اشاره به علم تفصیلی نموده است آنجا که فرماید: «فإذا

أحدث الأشياء وكان المعلوم وقع العلم منه على المعلوم...» زیرا آنست که بعد از ایجاد، علم، تحقق تازه پیدا نکرده بلکه بعد از محقق بودن وقوع بر معلول پیدا کرده. در نتیجه آن که امام علیه السلام بر دو مسأله علم قبل از ایجاد و تعلق علم حق بر معلومات اشاره کرده و گوید: حق تعالی با علم بسیط ذاتی و کشف واحد ازلی جمیع موجودات و جهات وجودیه کمالیه از جهت کمال برای ذات مقدسش معلوم و منکشف است و این کشف در عین بساطت و وحدت، تام تفصیلی است به طوری که ذره‌ای از سماوات ارواح و اراضی اشباح ازلاً و ابداً از حیطه علم او خارج نیست و این علم و کشف در ازل است و عین ذات مقدس است و معلومات به تعینات و حدودات که برگشت به عدم و نقص کند پس از ایجاد تحقق بالعرض پیدا کند و متعلق علم بالعرض شود و این تعلق بالعرض پس از ایجاد است.

حضرت امام در «شرح دعای سحر» در باب علم حق تعالی چنین نتیجه می‌گیرد که علم حق تعالی به اشیا عبارت است از

کشف تفصیلی در عین علم بسیط
اجمالی. (۱)

علم الهی در آیات قرآن

در آیات مؤثر کتاب وحی، حق تعالی بارها و بارها با صفت علم خواننده شده است: «عالم الغیب والشهادة» علم یکی از اسماء حسناى حق است که یازده بار در قرآن به کار رفته است؛ دوبار نیز از او به عنوان «عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه أحداً»^(۲) یاد شده است. صیغه مبالغه «علیم» نیز از جمله نام‌هایی است که در قرآن کریم برای حضرت حق به کار رفته است. «سبحانک لا علم لنا إلا ما علمتنا أنك أنت العلیم الحکیم»؛^(۳) این کلمه ۱۶۲ بار در کلام خدا آمده است که ۱۵۶ بار آن درباره خدا و ۸ بار آن نیز درباره غیر اوست. «عالم الغیوب» نیز از جمله این نام‌هاست که چهار بار در قرآن آمده است.^(۴)

با توجه به نص صریح قرآن، علم،

صفت حق تعالی است و علم او همه چیز را در برمی‌گیرد؛ خداوند به مکنونات غیبی و عالم شهادت و دنیا آگاه است و هیچ چیز از علم او پوشیده نیست.

علم الهی در ادعیه

در ادعیه اسلامی که به ائمه بزرگوار و اهل بیت (ع) نسبت داده می‌شوند، نیز از علم خدا بسیار یاد شده است؛ در دعای کمیل می‌خوانیم: «وبعلمک الذی أحاط بکل شیء»؛ و در دعای سمات «أنت علی ما تشاء قدیر و بکل شیء علیم»؛ و در دعای مجیر «سبحانک یا عالم تعالیت یا حاکم». در دعای شریف جوشن کبیر نیز به علم خداوند که بر همه چیز محیط است اشاره شده است: «یا عالم الغیوب»، یا من هو عالم بکل شیء، یا من هو بکل شیء علیم؛ یا من أحاط بکل شیء علمه». در مواردی که صفات ثبوتی به صفات سلبی برگردانده می‌شوند (مانند: «یا عالماً لا یجهل» در جوشن کبیر)، علامه طباطبایی

۱. شرح دعای سحر، ۱۷۴.

۲. جن، آیه ۲۶.

۳. بقره، آیه ۳۲.

۴. قاموس قرآن، قرشی.

چگونگی علم الهی، متکلمان و حکما تعابیر گوناگون ارائه کرده‌اند. اختلاف حکما در علم باری بیشتر درباره علم تفصیلی خداست؛ مثلاً ابن سینا معتقد است علم تفصیلی حق به اشیاء در مرتبه ذات نیست بلکه به صور مرتسمه است؛ علامه طوسی نیز در مواردی همچون شیخ اشراق علم تفصیلی قبل از ایجاد را برای علم باری تعالی قائل نیست ولی در مواردی هم علم حق را به ذات خود و به عقل اول علم تفصیلی می‌داند؛ شیخ اشراق نیز علم خدا را اضافه نوریه اشراقیه بین او و اشیاء می‌داند و علم تفصیلی قبل از اشیاء را منکر می‌شود. ملاصدرا نیز بر اساس قاعده بسیط الحقیقه بودن قائل به علم تفصیلی خداست در موطن ذات.

در بحث کلامی نیز علم از صفات جمال و کمال است و چون خداوند متزه از ماده و تغیر است، ذات او نزد خودش حاضر است و او به ذات خود علم دارد. در مجموع براهین علم خداوند را می‌توان در دو مرحله تقسیم‌بندی نمود:

۱. علم خداوند به ذات خود: علم خداوند به ذات خود علم حضوری

بر این عقیده است که امثال این جملات صفات ثبوتی را اثبات می‌کنند و معنای آنها این است که خداوند عالم است به طوری که جهل در او راه ندارد؛ زیرا لازمه علم عدم جهل است و مقصود این نیست که خداوند متعال عین عدم جهل است به گونه‌ای که هیچ صفتی نداشته و مجموعه عدم‌ها باشد.

اما آنچه مشخص است اختلاف نظری در این باره و در وجود صفت علم برای حق تعالی نیست، بلکه در چگونگی علم خداوند به ذات خود و چگونگی علم او به اشیاء و ممکنات است. بنابراین در منظر عرفان، علم باری از صفاتی است که بر همه اشیاء محیط است و مبدأ سایر اسما نیز می‌گردد یعنی جزء امهات صفات و ائمه سبعه و اسماء الهیه است؛ این صفت مانند سایر صفات همچون حیات و اراده و قدرت و سمع و بصر منشأ اسماء کلیه حقند؛ چون ذات به اعتبار صفتی از صفات، اسم است مثل عالم و قادر.

خلاصه و نتیجه بحث

با توجه به مطالبی که بیان گردید می‌توان دریافت که درباره حدود و

الحقیقة و جامع جمیع نشأت و فعلیات و مبدأ همه کمالات است، در مقام ذات به نحو تفصیل به همه عوالم عالم است و به حکم: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾، به جمیع مراتب موجودات آگاهی دارد، بنابراین علم ذاتی خداوند اجمالی است و آو علة اللعل همه موجودات است و علم به علت موجب علم به معلول می شود، پس علم ذاتی خداوند به موجودات علم حضوری و اجمالی است که به وجود تعلق می گیرد.

از این رو در بحث علم حق تعالی باید گفت که علم حق تعالی به ذاتش عین علم به کمالات ذات و لوازم اسماء و صفات است و منشأ علم تفصیلی به موجودات می باشد.

است. زیرا هر مجردی قابل علم است، زیرا در او مانعی از علم نیست پس همین که حضور شیئی نزد او ثابت شد، عالم بودن آن نسبت به شیء نیز ثابت می گردد؛ از این رو هر مجردی عالم به ذات خود است به سبب آن که ذات او نزدش حاضر است. علم نیز عبارت است از حضور معلوم نزد عالم. هرگاه موجودی مجرد از ماده باشد بی شك واقعیت آن موجود برای خودش حاضر است؛ زیرا آنچه مانع از حضور چیزی نزد خودش می باشد، مادی و متغیر بودن آن است بنابراین برهان علم خداوند به ذات خود همان تجرد ذات اقدس الهی از ماده و عوارض مادی است.

۲. علم ذاتی خداوند به موجودات: حق تعالی چون بر حسب وجود، بسیط